

احمد شاملو

شکفتن درِ مه



فصل کتابخانه

۵۲/۲

۵۰ ریال

شعر زمان

۴



شماره ثبت کتابخانه ملی ۶۵۵ - ۵۲/۴/۲۳

۳۰۰

شکفتن درمه



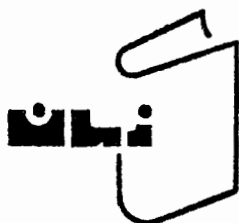
۱۸۰ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه - تهران

احمد شاملو

شکفتن درمه

چند شعر

۱۳۴۹



چاپ اول

۱۳۴۹

چاپ دوم

۱۳۵۲

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتاب زمان است .

چاپ رشدیه

نامہ	صفحہ ۷
کہ زندان مرا بارو مباد !	« ۱۳
عقوبت	« ۱۵
صبحی	« ۲۰
رستگاران	« ۲۳
فصل دیگر	« ۲۵
سرود برای مرد روشن که به سایہ رفت	« ۲۹
پدران و فرزندان	« ۳۳

شعر نخستین به سال ۱۳۲۳، دومین در ۴۸ و اشعار دیگر در ۴۹ سروده شده است .

بدان زمان که شود تیره روزگار ، پدر !
سراب وهستو روشن شود به پیش نظر .

مرا - به جان تو - از دیر باز می دیدم
که روز تجربه از یاد می بری یکسر
سلاح مردمی از دست می گذاری باز
به دل نماند هیچت زراد مردی اثر

مرا به دام عدو مانده‌ای به کام عدو
 بدان امید که رادی نیم زدست مگر ؟
 نه گفته بودم صد ر که نان و نور ، مرا
 گر از طریق پیچم شرنک باد و شرر ؟

کنون من ایدر در حبس و بند خصم نیم
 که بند بگسلد از پای من بخواهم اگر .
 به سایه دستی بندم ز پای بگشاید
 به سایه دستی برداردم کلون از در .

من از بلندی ایمان خویشتن ماندم
 در این بلند که سیمرخ را بریزد پر .

چه درد اگر تو به خود می زنی به درد انگشت ؟
 چه سجن اگر تو به خود می کنی به سجن مقر ؟
 به پهن دریا دیدی که مردم چالاک
 بر آوردند ز اعماق آب تیره درر

به قصه نیز شنیدی که رفت و در ظلمات
کنار چشمه جاوید جست اسکندر
هم این ترانه شنفتی که حق و جاه کسان
نمی دهند کسان را به تخت و در بستر .

نه سعد سلمانم من که ناله بردارم
که پستی آمد از این برکشیده با من بر .

چو گاه رفتم از رفعتی نصیب نبود
کنون چه مویم کافتاده ام به پست اندر ؟

مرا حکایت پیرار و پار پنداری
زیاد رفته که با مانه خشک بود نه تر ؟
نه جنج شباهت مان با درخت باروری
که يك بدان سال افتاده از ثمر دیگر ،
که سالیان دراز است کاین حکایت فقر
حکایتی ست که تکرار می شود به کرر .

نه فقر ، باش بگویمت چیست تا دانی :
 وقیحمايه درختی که می شکوفد بر
 در آن وقاحت شورا به ، کز خجالت آب
 به تنگبالی برخاک تن زند آذر !

توهم به پرده مائی پدر . مگردان راه
 مکن نوای غریبانه سربه زیر و زیر .
 چمت اوفتاده ؟ که می ترسی ارگشائی چشم
 تورا مس آید رؤیای پرتلاؤ زر ؟
 چمت اوفتاده ؟ که می ترسی اربه خود جنبی
 زعرش شعله درافتی به فرش خاکستر ؟
 به وحشتی که بیفتی زتخت چویی خویش
 به خاک ریزدت احجار کاغذین افسر ؟

تو را که کسوت زرتار زرپرستی نیست
 کلاه خویش پرستی چه می نهی بر سر ؟
 ترا که پایه بر آب است و کارمایه خراب
 چه پی فکندن در سیلبار این بندر ؟

تو کز معامله جز باد دستگیری نیست
حدیث بان فروشان چه می‌کنی باور؟

حکایتی عجب است این! ندیده‌ای که چه‌سان
به تیغ‌کینه فکندندمان به کوی و گذر؟
چراغ علم ندیدی به هر کجا کشتند
زدند آتش هر جا به نامه و دفتر؟

زمین زخون رفیقان من خضاب گرفت
چنین به سردی درسرخ شفق منگر!
یکی به دفتر مشرق بین پدر، که نبشت
به هر صحیفه سرودی زفتح تازه بشر!

□

بدان زمان که
.

مرا تو درس فرومایه بودن آموزی
 که توبه نامه نویسم به کام دشمن بر؟
 نجات تن را زنجیر روح خویش کنم
 زراستی بنشانم فریب را برتر؟
 زصبح تابان برتابم - ای دریغا - روی
 به شام تیره رو درسفر سپارم سر؟
 قبابی دیبه به مسکوک قلب بفروشم
 شرف سرانه دهم وانگهی خرم جلِ خر؟



مرا به پند فرومایه جان خود مکزای
 که تفته نایدم آهن بدین حقیر آذر:
 توراه راحت جان گيرو من مقام مصاف
 توجای امن وامان گيرو من طریق خطر!

که زندان مرا بارو مباد...

که زندان مرا بارو مباد
جز دوستی که براستخوانم .

باروئی آری ،
اما
کرد برگرد جهان
نه فراگرد تنهائی جانم .

آ.
آرزو ! آرزو !



پیازینه پوستوار حصاری
 که با خلوت خویش چون به خالی بنشینم
 هفت در بازه فرازا آید
 بر نیازو تعلق جان .

فرو بسته باد
 آری فرو بسته باد و
 فرو بسته تر ،
 و با هر در بازه
 هفت قفل آهنجوش گران !

آه
 آرزو! آرزو!

عقوبت

برای ایرج کردی

میوه برشاخه شدم

سنگپاره در کف کودک .

طلسم معجزتی

مگر پناه دهد از گزند خویشتم

چنین که

دست تطاول به خود گشاده

منم !



بالا بلند ا
 بر جلوخان منظر
 چون گردش اطلسی ابر
 قدم بردار .

از هجوم پرندۀ بی پناهی
 چون به خانه باز آیم
 پیش از آن که در بگشایم
 بر تختگاه ایوان
 جلوه‌ئی کن
 بارخساری که باران و زمزمه است

چنان کن که مجالی اندک را درخور است ،
 که تبردار واقعه را
 دیگر

دست خسته
 به فرمان
 نیست .



که گفته است
 من آخرین بازمانده فرزنانگان زمینم ؟ -
 من آن غول زیبایم که در استوای شب ایستاده است
 غریق زلالی همه آب های جهان،

و چشم انداز شیطنتش
 خاستگاه ستاره ثنی ست .

در انتهای زمینم کومه ثنی هست، -
 آن جاکه

پا در جایی خاک
 همچون رقص سراب
 بر فریب عطش
 تکیه می کند .

درمفصل انسان و خدا

آری

درمفصل خاک و پوکم کومه ئی نااستوار هست ،

وبادی که بر لجه تاریک می گذرد

برایوان بی رونق مردم

جاروب می کشد .

.....

خانه من در انتهای جهان
در مفصل خاك و
پوك .



با ما گفته بودند :

« آن کلام مقدس را
با شما خواهیم آموخت ،
لیکن به خاطر آن
عقوبتی جانفرسای را
تحمل می بایدتان کرد . »
عقوبت دشوار را چندان تاب آوردیم
آری

که کلام مقدس مان

باری

از خاطر

گریخت !

صباحی

برای م. آزر

به پرواز

شك کرده بودم

به هنگامی که شانه‌هایم

از توانِ سنگینِ بال

خمیده بود،

و در پاکبازی معصومانۀ گرگ و میش

شبکورِ گرسنه چشمِ حریص

بال می‌زد.

به پرواز

شك کرده بودم من .



سحرگاهان
 سحر شیری رنگی نام بزرگ
 در تجلی بود .

با مریمی که می شکفت گفتم «شوق دیدار خدا، ایت هست ؟»
 بی که به پاسخ آوازی بر آورد
 خستگی باز دادن را
 به خوابی سنگین
 فروشد

همچنان
 که تجلی سحرانۀ نام بزرگ ؛

و شك
 برشانه‌های خمیده‌ام
 جای نشینِ سنگینیِ توانمندِ بالی شد
 که دیگر بارش
 به پرواز
 احساس نیازی
 نبود .

رستگاران

درغریوسنگین ماشین‌ها و اختلاط اذان و جاز
آواز قمری کوچکی را
شنیدم،
چنان‌که از پس پرده‌ئی آمیزه ابر و دود
تابش تڪ ستاره‌ئی .



آن جاکه گنهکاران
با میراث کمر شکن معصومیت خویش
بر درگاه بلند

پیشانی درد
بر آستانه می نهند
و باران بی حاصل اشک
بر خاک

ورعائی ورستکاری را
از چارسوی بسیط زمین
پای درزنجیر و گم کرده راه می آیند ،
گوش بر هیبت توفانی فریادهای نیاز و اذکاری سخاوت بسته
دوقمری

بر کنکره سرد
دانه دردها یکدیگر می گذارند
و عشق
برگرد ایشان
حصاری دیگر است .

فصل دیگر

بی آن که دیده بیند ،
در باغ
احساس می توان کرد
در طرح پیچ پیچ مخالفسرای باد
یأس موقرانۀ برگی که
بی شتاب
بر خاک می نشیند .



بر شیشه‌های پنجره
آشوب شبنم است .

ره بر نگاه نیست
تا با درون در آئی و درخویش بنگری .

با آفتاب و آتش
دیگر

گرمی و نور نیست ،
تا هیمة خالکِ سرد بکاوی

در

رؤیای اخگری .



این، فصل دیگری است
 که سرمایش
 از درون
 درك صریح زیبایی را
 پیچیده می کند .

یادش به خیربائیز
 با آن
 توفان رنگ و رنگ
 که برپا
 در دیده می کند !



هم برقرار منقلد آرزیز آفتاب،
خاموش نیست کوره

چو دیسال:

خاموش

خود

منم !

مطلب از این قرار است :

چیزی فسرده است و نمی سوزد

امسال

در سینه

در تنم !

سرود برای مرد روشن که به سایه رفت

قناعت‌وار

تکیه بود

باریک و بلند

چون پیامی دشوار

در لغتی

با چشمانی

از سوال و

عسل

و رخساری بر تافته

از حقیقت و

باد .

مردی باگردشِ آب

مردی مختصر

که خلاصهٔ خود بود .

خرخاکی هادر جنازات به سوءظن می نگرند .



پیش از آن که خشم صاعقه خاکسترش کند

تسمه ازگردهٔ گاورِ توفان کشیده بود .

آزمون ایمان‌های کهن را

بر قفل معجزهای عتیق

دندان فرسوده بود .

بر پرت افتاده ترین راه ها
 پوزار کشیده بود
 رهگذری نامنتظر
 که هریش و هرپل آوازش را می شناخت .



جاده ها با خاطره قدم های تو بیدار می مانند
 که روز را پیش باز می رفتی ،
 هر چند
 سپیده
 تو را
 از آن پیشتر دمید
 که خروسان
 بانگ سحر کنند .



مرغی در بال‌هایش شکفت
 زنی در پستان‌هایش
 باغی در درختش .

ما در عتاب تو می‌شکوفیم
 در شتاب
 ما در کتاب تو می‌شکوفیم
 در دفاع از لب‌خند تو
 که یقین است و باور است .

دریا به جرعه‌یی که تو از چاه خورده‌ای حسادت می‌کند.

پدران و فرزندان

هستی

بر سطح می گذشت

غریبانه

موج وار

دادش در جیب و

بیدادش بر کف

که ناموس و قانون است این .



زندگی

خاموشی و نشخوار بود و

گورزادِ ظلمت‌ها بودن

(اگر سر آن نداشتی

که به آتش قراینه

روشن شوی !)

که درك

در آن کتابتِ تصویری

دو چشم بود

به کهنه پاره‌ئی بر بسته

(که محکومان را

از دیر باز

چنین بردار کرده‌اند) .



چشمان پدرم
 اشك را نشناختند
 چرا که جهان را هرگز
 با تصور آفتاب
 تصویر نکرده بود .

می گفت «عاری»^۱ و
 خود نمی دانست .
 فرزندان گفتند «نع»^۲
 دیری به انتظار نشستند
 از آسمان سرودی بر نیامد -
 غلامه هاشان
 بی گفتار
 ترانه‌ئی آغاز کرد

و تاریخ
 توالی فاجعه شد .

۱ - اختلاف مفهوم دو کلمه متشابه آری و عاری در نظر است، هنگامی
 که چیزی از سر بی مسوولیتی و نادانی تصدیق شده باشد .
 ۲ - کلمه نه ، وقتی که با اطمینان و به تأکید تمام تلفظ شود .

به همین قلم

شعر

- ۲۳ : [نایاب]
- قطعنامه . [نایاب]
- آهن‌ها و احساس . [نایاب]
- هوای تازه . [چاپ سوم] انتشارات نیل
- باغ آینه . [چاپ دوم] انتشارات مروارید
- آید! درآینه و لحظه‌ها و همیشه [چاپ دوم] انتشارات نیل
- آید! ، درخت و خنجر و خاطره . انتشارات مروارید
- ققنوس در باران . انتشارات نیل
- مرثیه‌های خاک . انتشارات امیرکبیر
- از هوا و آینه‌ها . انتشارات اشرفی
- گزیده اشعار . انتشارات روزن
- اشعار برگزیده . انتشارات بامداد
- غزل غزل‌های سلیمان . [ترجمه از تورات] انتشارات طهوری
- شکفتن درمه . کتاب زمان .
- خورشید در گرداب . [ترجمه اشعار] انتشارات جوانه

قصه

- زیرخیمه گر گرفته شب و زن پشت در مفرغی . [نایاب]

رمان و قصه [ترجمه]

- «لئون مورن» کشیش . با تریس بک . انتشارات معرفت
- برونخ . ژان روورزی . انتشارات معرفت
- خزه . هربرلو پوردیه [انتشارات کیهان] که قبلاً ترجمه دیگری از آن به عنوان رنگار توسط انتشارات معرفت به چاپ رسیده است.

- پابره‌نه‌ها . زاهار یا استانکو . [چاپ سوم] کتاب زمان .
- نایب اول . روبرمرل [نایاب]
- قصه‌های بابام . ارسکین کالدول [چاپ سوم] انتشارات سپهر
- پسران مردی که قلبش از سنگ بود . مور - یوکائی [نایاب]
- افسانه‌های هفتاد و دو ملت . دردو جلد [نایاب]
- 81490 . آلبرشمیون . انتشارات جوانه .
- با باد چرخیده . [ترجمه چند قصه] انتشارات جوانه
- قصه‌های کوچک چینی . [ترجمه] انتشارات جوانه

نمایشنامه [ترجمه]

- مفتخورها . گرگه‌ی چی کی . بایاری خانم آنکلاباردانی [نایاب]
- عروسی خون . فدریکو گارسیا لورکا . انتشارات روزن .
- درخت سیزدهم . آندره ژید [چاپ دوم] کتاب زمان
- «سی‌زیف» و مرع . روبرمرل . با فریدون ایل بیگی [چاپ دوم] کتاب زمان .

متن‌های کهن فارسی

- حافظ شیراز . انتشارات نیل
- افسانه‌های هفت‌گنبد . نظامی گنجوی . انتشارات نیل
- ترانه‌ها . ابوسعید ابوالخیر ، خیام ، باباطاهر [چاپ چهارم] انتشارات نیل .

شعر و قصه برای کودکان

- خروس زری ، پیرهن پری . بانقاشی فرشید منقالی . انتشارات نیل
- قصه هفت کلاغون . بانقاشی ضیاءالدین جاوید . کتاب زمان
- پریا . بانقاشی زاله پورهنگ . انتشارات روزن .
- ملکه سایه‌ها . بانقاشی ضیاءالدین جاوید . انتشارات امیرکبیر .

آثار دیگر:

- یادنامه هفته شعر و هنر خوشه [جنگ شعر امروز] انتشارات خوشه
- زبان امروز فارسی . (دستور) [زیر چاپ] انتشارات اشراقی
- زبان کوچ . فرهنگ لغات ، اصطلاحات ، تعبیرات ، ضرب‌المثل‌های فارسی . [زیر چاپ]

از مجموعه «شعر زمان» منتشر شده است:

وقت خوب مصائب

احمد رضا احمدی

حریق باد

نصرت رحمانی

شکفتن در مه

احمد شاملو

غزلهای ابونواس

ترجمه عبدالمحمد آیتی

سد و بازوان

طاهره صفارزاده

فصل‌های زمستانی

محمد حقوقی

آی «میقات» نشین

اسماعیل شاهرودی

شرقی‌ها

محمد حقوقی

در انتظار بربوها

کنستانتین کاوافی - ترجمه محمود کیانوش

سنگ آفتاب

اوکتاویو پاز - ترجمه احمد میرعلائی

ابراهیم در آتش

احمد شاملو